

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مباحث گذشته

در این قسمت از بحث که دو استصحاب با هم تعارض کنند و یکی مسبب از دیگری باشد نتیجه تحقیق این شد که باید بگوییم همانطور که عرف هر چند اگر به ارتکازش ارجاع داده شود وجود یقین را قبول می‌کند ولی در بعضی از موارد برای یقین و وجود یقین اعتباری قائل نیست یعنی بر وجود او ثمره‌ای بار نمی‌کند. مثل یقین در استصحاب عدم ازلی و همچنین در بحث اصل مثبت و در مورد واسطه خفی. در واسطه خفی، ولو عرف اصل وجودش می‌پذیرد اما آنرا کالعدم فرض می‌کند. و الا فرض کالعدم معنا ندارد.

نظیر این دو مورد در بحث اصل سببی و مسببی نیز جاری می‌شود یعنی باید قائل به تفصیل شویم و بگوییم اگر عرف نسبت به اصل سببی توجه داشت، استصحاب در اصل در سبب جاری می‌شود و ثمره او را در مسبب پیاده می‌کند. اما اگر عرف نسبت به اصل سببی توجه نداشت، ولو اینکه به ارتکازش که مراجعه کند در ارتکازش چنین سببی و یقین الشک در سبب وجود دارد اما می‌گوید من این را کالعدم می‌دانم. مثل مثالی که در استصحاب عدم وجود فطره است که مسبب از این است که این عبد، آیا حیات دارد یا ندارد؟ ما ادعایمان این است که عرف، ولو متوجهش کنیم نسبت به سبب، اما این سبب را کالعدم فرض می‌کند و اصل را در مسبب جاری می‌کند.

بیان دیگر برای تحقیق در بحث

بیانی را برای تحقیق در بحث امروز اضافه می‌کنیم که ممکن عن یقال، که تفصیلی دیگر را باید در اینجا مطرح بکنیم و آن این است که اصل سببی و مسببی دو جور است. سببی که در مورد آن یک حکم شرعی داریم، مثل همین مثال معروف استصحاب طهارت الماء که این سبب می‌شود برای این که آن ثوب نجس، اگر با این شسته شود پاک شود. در چنین مواردی که در خود سبب، اثر و حکم شرعی داریم، مستقیم باید استصحاب را در سبب جاری کنیم.

اما اگر یک اصل سببی و مسببی داریم که در مورد سبب حکم شرعی نداریم باید بگوییم عرف این را کالعدم می‌گیرد. همین مثال اصل عدم وجود فطره که مسبب از حیات و عدم حیات است. اگر بگوییم حیات را استصحاب کنیم که حیات مستقیماً مورد حکم شرعی نیست. این جا باید بگوییم عرف به چنین مواردی توجه نمی‌کند.

فائده این دو تفصیل اولاً جمع بین کلمات قدما و متأخرین و ثانیاً جمع بین فتاوی مختلف یک فقیه است. چون مرحوم علامه (قدس سره) در بحث این که اگر در آب قلیلی صید مشکوک - میته بود یا صید شده بود - افتاد دو جور فتوا دارد. در

بعضی از کتبش فتوا به طهارت ماء داده و در بعضی از کتبش فتوا به نجاست ماء داده. اگر روی مبنای متأخرین مثل شیخ انصاری بخواهیم مشی کنیم می‌گوییم شک در طهارت و نجاست این ماء، مسبب از این است که آیا این صید تذکیه شده یا نشده است. اصل عدم تذکیه را در او جاری می‌کنیم. وقتی اصل عدم تذکیه را جاری کردیم باید بگوییم این آب نجس است.

به بیان دیگر می‌گوییم علم به عدم تذکیه در مورد این صید فایده برای آب ندارد و آب به طهارت خود باقی است. اگر بگوییم اصالة عدم تذکیه تعبداً می‌گوید که این میته است، این آب می‌شود نجس. اگر صیدی که مرمی واقع شده، و شک داریم که آیا تذکیه شده یا نه، بگوییم اصل عدم تذکیه است. آنوقت می‌گوییم این اصل عدم تذکیه نتیجه‌اش چیست؟ اگر نتیجه‌اش این باشد که پس برای ما تذکیه محرز نشده، خب می‌گوییم علم به تذکیه نداریم اما میته بودنش از کجا؟ لذا این آب نجس نیست. اگر بگوییم اصل عدم تذکیه اثبات می‌کند این میته است شارع می‌گوید تعبداً این را میته بدان. خب می‌گوییم میته است افتاده در آب قلیل، آب قلیل را نجس می‌کند. پس ببینید ما باید در اصل سببی نگوییم هر جا، مطلقاً، هر اصلی عنوان سببی داشت این مقدم بر اصل مسببی است. باید تفصیل بدهیم این تفصیل که ما دادیم دوتا نتیجه خوب دارد. یکی جمع بین کلمات متقدمین و متأخرین است یکی جمع بین فتاوی مختلف است که یک فقیه بزرگی مثل علامه دارد.

نتیجه سومی که از این تفصیل می‌گیریم، این است که کلام مرحوم اصفهانی هم قابل جمع با کلمات بزرگان می‌شود. یعنی یا باید بگوییم آنهایی که مسئله تفرع شک بر شک را مطرح می‌کنند در جایی است که آن سبب مورد توجه قرار می‌گیرد و اگر سبب مورد توجه قرار نگیرد تفرع معنا ندارد. یا باید بگوییم حق با شیخ انصاری و مرحوم آخوند و... است چون مرحوم اصفهانی اساس اشکالش به شیخ این بود که شک در مسبب لیس من لوازم الشک فی السبب.

تعارض دو استصحاب و مسبب بودن از امر ثالث

اما فرع دوم، که دو استصحاب با هم تعارض کنند و هیچ کدام مسبب از دیگری نباشد، بلکه هر دو مسبب از یک امر ثالث باشد. مثلاً دو لباس طاهر بوده، الان علم اجمالی داریم که یکی از اینها نجس شده. می‌گویند استصحاب طهارت در هر کدام با استصحاب طهارت در دیگری تعارض می‌کند در حالیکه هیچکدام مسبب از دیگری نیستند.

کلام مرحوم شیخ انصاری در بحث

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) در رسائل، 4 فرض را مطرح کردند. مرحوم آخوند در کفایه قسمت عمده‌ی آن را مطرح کردند. مرحوم شیخ در فرض اول می‌فرماید «إما أن يكون العمل بالاستصحابين مستلزماً لمخالفة قطعية عملية لذلك العلم الإجمالي». عمل به دو استصحاب یا موجب مخالفت عملی قطعی با علم اجمالی است «كما لو علم إجمالاً بنجاسة أحد الطاهرين» دو شیء طاهر داشتیم، الان علم اجمالی داریم یکی از آن نجس شده. اگر استصحاب طهارت در هر دو بکنیم، با علم اجمالی مخالفت قطعی عملیه کردیم.

فرض دوم این است که «وإما أن لا يكون». یا موجب مخالفت عملیه قطعی با علم اجمالی نیست. فرض دوم دو صورت دارد الف- «أن يقوم دليل عقلي أو نقلي على عدم الجمع». در این فرض بحث علم اجمالی نیست بلکه دلیل خارجی داریم بر این که جمع بین این دو استصحاب نمی‌شود. مثلاً می‌گویند اگر به آب نجس قلیلی آن قدر آب اضافه کنیم که به حد کر برسد آیا استصحاب طهارت و یا استصحاب نجاست در آن باید جاری شود؟! دلیل می‌گوید جمع بین طهارت و نجاست فی ماء واحد نمی‌شود.

ب- یا چنین دلیلی نداریم. این فرض هم دو صورت دارد «إما أن يترتب أثر شرعي على كل من المستصحبين في الزمان اللاحق كما في استصحاب بقاء الحدث و طهارة البدن في من توضأ غافلاً بمائع مردد بين الماء و البول». اگر کسی با مایعی که مردد بین البول و الماء وضو بگیرد. از یک طرف شک می‌کنیم آن حدث، با این وضو از بین رفت یا نه، استصحاب می‌کنیم بقاء الحدث را. یعنی وضوئی که با آن بشود نماز خواند نیست، بقاء الحدث هست. از یک طرف شک می‌کنیم بدن نجس شد یا نشد، استصحاب طهارت البدن می‌کنیم.

فرض دوم این است که «و إما أن يترتب الأثر على أحدهما دون الآخر». اثر بر یکی از این دو تا از این مستصحب بار است نه بر هر دو. «كما في دعوى الموكل التوكيل في شراء العبد و دعوى الوكيل التوكيل في شراء الجارية». موکل ادعا می‌کند که من به این وکیل وکالت دادم که برود عبد برای من بخرد. وکیل ادعا می‌کند که این موکل به من وکالت داد من بروم برایش جاریه و کنیز بخرم^[1].

حکم دو صورت اول

مرحوم شیخ در ادامه می‌گوید «أما الأوليان» یعنی جائی که عمل به دو استصحاب موجب مخالفت عملیه قطعیه و علم اجمالی است. یک. یا با آن دلیلی که از خارج دلالت بر عدم الجمع دارد، دو. اینجا می‌فرماید که به دو استصحاب نمی‌شود عمل کرد و ما سه راه داریم.

یا باید یکی از این دو را بر دیگری ترجیح بدهیم و بگوییم باید به یکی از این استصحاب‌ها عمل کنیم یا مخیر باشیم بین این دو استصحاب یا مسئله تساقط مطرح بشود. مرحوم شیخ ترجیح و تخیر را بیان و رد می‌کنند و تساقط دو استصحاب را نتیجه می‌گیرند.

در مورد ترجیح می‌فرمایند ما مخالف هم داریم. جماعتی از جمله شهید در تمهید القواعد فرموده «إذا تعارض أصلان عمل بالأرجح منهما». باید به آنی که ارجح است عمل بشود ولی می‌فرماید ما به نظرمان اینچنین نیست. می‌فرمایند اگر قائل به حجیت استصحاب از باب تعبد و روایات حجت شدیم نمی‌توانیم مرجحات را در میدان بیاوریم چون استصحاب حکم ظاهری است و مرجحات ما را به واقع می‌رساند. بله در باب تعارض دو خبر مرجحات را به میان می‌آوریم برای اینکه با یکی از این مرجحات به واقع نزدیک‌تر می‌شویم. بله اگر کسی استصحاب را از باب ظن نوعی حجت بداند می‌تواند مرجحات را مورد توجه قرار بدهد^[2].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ فرائد الاصول، ج2، ص: 743؛ و أما القسم الثاني و هو ما إذا كان الشك في كليهما مسببا عن أمر ثالث فمورده ما إذا علم ارتفاع أحد الحادثين لا بعينه و شك في تعيينه فإما أن يكون العمل بالاستصحابين مستلزما لمخالفة قطعية عملية لذلك العلم الإجمالي كما لو علم إجمالاً بنجاسة أحد الطاهرين و إما أن لا يكون. و على الثاني فإما أن يقوم دليل عقلي أو نقلي على عدم الجمع كما في الماء النجس المتمم كرا بماء طاهر حيث قام الإجماع على اتحاد حكم الماءين أو لا. و على الثاني إما أن يترتب أثر شرعي على كل من المستصحبين في الزمان اللاحق كما في استصحاب بقاء الحدث و طهارة البدن في من توضأ غافلاً بمائع مردد بين الماء و البول و مثله استصحاب طهارة المحل في كل واحد من واجدي المنى في الثوب المشترك و إما أن يترتب الأثر على أحدهما دون الآخر كما في دعوى الموكل التوكيل في شراء العبد و دعوى الوكيل التوكيل في شراء الجارية.

[2] □ فرائد الاصول، ج2، ص: 743 و 744؛ الصورة الأولى و الصورة الثانية. أما الأوليان فيحكم فيهما بالتساقط دون الترجيح و

التخيير فهنا دعويان. إحداهما عدم الترجيح بما يوجد مع أحدهما من المرجحات خلافا لجماعة (قال في محكي تمهيد القواعد إذا تعارض أصلان عمل بالأرجح منهما لاعتضاده بما يرجحه فإن تساويا خرج في المسألة وجهان غالبا ثم مثل له بأمثلة منها الصيد الواقع في الماء إلى آخر ما ذكره).